

**تحلیل آثار خداشناسی در هدایت فردی انسان از دیدگاه نهج البلاغه
در پاسخ به نظریه اخترشناسان**

کامران اویسی* / ثریا سقا**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۹

چکیده

خداوند سبحان جهان را آفرید و انسان را بر اساس اهداف خلقت در زمین سکنی گزید تا به اهداف عالی خلقت که همانا رهسپار شدن به سوی خالق خویش از طریق فطرت و کسب معرفت دست یابد. برای تحقق این امر اسباب و وسایل مورد نیاز از جمله عقل، حس و قلب را در اختیار انسان قرار داد تا بتواند به آسانی راه را پیماید و چون این ابزار محدود هستند فلذا خداوند متعال بر انسان منت نهاد و در راستای اهداف خلقت پیامبران و اولیای خود را به همراه کتاب آسمانی قرآن فرستاد تا از این طریق به سبیل سعادت دست یابد، البتة نظریه دیگری در مقابل این معارف، نظریه ای مبنی بر تصادفی بودن خلقت جهان آفرینش است که اخترشناسان آن را ارائه داده‌اند. پژوهش حاضر به صورت اسنادی و تحلیلی از کتاب گراسنگ نهج البلاغه که توسط سیدرضی گردآوری شده به عنوان کتاب انسان ساز در همه اعصار و ازمان بوده است و به وسیله آن آثار ثابت خواهیم کرد که جهان بر اساس اهداف متعالی خلق شده و نظریه فوق بی اساس بوده و هست از جمله آثار به معنادار بودن زندگی، کنترل نفس، معنادار بودن مبارزه و جهاد که هر یک از مطالب فوق رابطه تنگاتنگی با مسئله خداشناسی دارد.

oveysi@maaref.ac.ir

*. استادیار گروه معارف قرآن و حدیث دانشگاه معارف اسلامی.

**دانش آموخته ارشد، مدرسی معارف قرآن و حدیث دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول).

Yas.zahra313m@gmail.com

واژگان کلیدی

تحلیل، معرفت، هدایت، نهج البلاغه.

۱- بیان مسئله

در پیدایش اولیه جهان که از سوی اخترشناسان به عنوان بهترین نظریه تلقی شده که به نظریه مهبانگ (انفجار بزرگ یا Big bang) معروف است این نظریه از سال 1900 میلادی پیشنهاد شد خلاصه این نظریه آن است که حدود بیست میلیون سال قبل تمام ماده و انرژی موجود در جهان، در نقطه‌ای بسیار کوچک و فشرده متمرکز بوده است. این نقطه کوچک و بی‌نهایت چگال و مرکب از ماده و انرژی، با سرعت نزدیک به سرعت نور در همه سو منتشر شد. پس از مدت کمی، ماده و انرژی از هم تفکیک شدند و تمام اجزاء گوناگون جهان امروز از درون این انفجار نخستین بیرون ریخته‌اند. (موریس بوکای، بی‌تا، ص ۸۶).

اما اگر نیک بنگریم خواهیم دید که این جهان بر اساس صدفه و بی اساس خلق نشده و دارای اهداف متعالی است که این اهداف عالیله خلقت نیاز به سه ابزار حس، عقل و قلب است که خداوند انسان را به آنها مزین فرموده و در راستای رسیدن به اهداف آفرینش نیاز به بکارگیری صحیح هر يك از آنهاست که خداوند در قرآن کریم که کتاب آسمانی از سوی جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده و آن را تیاننا لکل شیء قرار داد چرا که روش کننده چیزی اول باید روشنگر خود باشد تا بتواند آشکار کننده چیزهای دیگر باشد (طباطبایی، ۱۴۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۲۵) که در آن برای حواس پنجگانه راههای استفاده صحیح آنها را یاد داد و عقل را قرار داد تا انسان بتواند به وسیله آن اندیشه و تدبیر کند تا حدود الهی را شناخته و در جهت بکارگیری صحیح از آن برآید البته به دنبال آن قلب را منبع احساس و گرایش انسان به خالق لایزال هستی باشد و آن را حرم خودش قرار داد تا چیزی یا کسی را به آن راه ندهد و به دنبال سعادت خود گام بردارد خداوند به دنبال ارسال رسل ائمه معصومین علیهم السلام را برای تبیین معارف الهی و هدایت انسانها جانشین قرار داد تا انسان گمراه نشود و سخنان حضرت علی علیه السلام که توسط سید رضی در کتابی به نام نهج البلاغه گردآوری شده که به گفته ابن ابی الحدید معتزلی دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است. (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ص ۵) دربرگیرنده نکاتی است که خواننده را مجذوب خود کرده از جمله معنادار بودن زندگی، جهاد و مبارزه، تقوا و زهد از جمله نکاتی است که کمتر کسی به آن پرداخته است و حال این پژوهش پاسخ گویایی است به آراء اخترشناسان که نظر بر این دارند که جهان بر اساس صدفه آفریده شده است.

۲- پیشینه تحقیق

درباره موضوع پژوهش شارحان و مفسران نهج البلاغه لایه لایه خطبه ها، نامه ها و حکمت ها مطالبی اشاره کرده اند که با مراجعه به آنها مطالب را گردآوری کرده و آنها را به هم چیده و ارائه شده است از جمله؛ مغنیه، محمدجواد، (بی تا)، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دارالملايين؛ مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۹)، پیام امام علیه السلام، تهران دارالکتب الاسلامیه؛ هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۰)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، تهران، مکتبه الاسلامیه؛ راوندی، سعید بن هبه الله، (۱۴۰۶)، منهاج البرائه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره)؛ بحرانی، ابن میثم، (۱۴۲۷)، شرح نهج البلاغه ابن میثم، قم، انوار الهدی؛ جعفری، محمدتقی، (۱۳۸۱)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی می توان بهره برد؛

علاوه بر آن مقالاتی که در مورد هر یک از آثار پیش گفته ارائه شده است. و آن عبارتند از "مطالعه تطبیقی برخی از مباحث خداشناسی در نهج البلاغه و حدیقه الحقیقه سنایی" نویسنده زهرا جمشیدی، "تحلیل منطقی استدلال های خداشناسی حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه" نویسنده؛ آی سودا هاشم پور و "جایگاه نهج البلاغه در تبیین حقیقت توحید"؛ نویسنده: محمدصادق رضایی نوشته شده که این پژوهش علاوه بر پرداختن به معرفت الهی نسبت به آثاری که این معرفت در زندگی دارد را بررسی کرده و با این روش پاسخی داده شده بر کسانی که می گویند جهان بر اساس صدفه آفریده شده است.

۳- مفهوم شناسی

قبل از ورود به آثار خداشناسی نیاز به تعاریف مفاهیم کلیدی هست که ارائه می شود.

۳-۱- معرفت

اصل و ریشه آن از عین، راء و فاء تشکیل شده که دلالت بر پیروی شیء متصل بعضی بر بعضی دیگر و همچنین بر سکون و طمأنینه دلالت می کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۸۱) و درک کردن و دریافتن چیزی است از روی اثر آن با اندیشه و تدبّر که اخصّ از علم است و انکار نقطه مقابل معرفت می باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ه، ص ۵۶۰)

اولین عنصر اساسی در تعریف شناخت، باور است. باور به اعتقادی گفته می شود که قطعی و جزمی باشد. به بیان دیگر، آن حالت عمیق روانی که در عقیده انسان نسبت به امری پیدا می شود، به طوری که احتمال مخالف آن را کاملاً نادرست و بی اساس بدانند، باور نام دارد. پس در هر باور دو رکن وجود دارد:

۱. اعتقاد به صادق بودن متعلق باور؛ یعنی اعتقاد به مطابق بودن آن با واقعیت خارجی؛

۲. قطعی بودن این اعتقاد؛ نه ظنی بودن یا مشکوک بودن آن.

۲-۳-هدایت

در فرهنگ لغت هدایت واژه‌ای عربی که ضد گمراهی معرفی شده (شرقی، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۵۱۲) از ماده "هدی" به معنی ارشاد و راهنمایی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۱۰۶۷) که از روی لطف و خیرخواهی معنا شده و ابتداء از این ریشه به معنی هدایت یافتن و قبول هدایت است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۰۹۳) و درباره اهل بیت علیهم‌السلام حضرت علی علیه‌السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلَمَاءِ وَ تَسَمَّيْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلَيَّاءِ؛ شما مردم به وسیله ما، از تاریکی های جهالت نجات یافته و هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید.» (خطبه ۴) این واژه در نهج البلاغه بیش از یکصد مرتبه و مشتقات آن که شامل رشد می‌باشد حدود ۲۰ مرتبه در نهج البلاغه آمده است. هدایت از نظر لغوی از واژه "هدی" به معنای راهنمایی، ارشاد، هدایت نمودن، ارائه طریق، نشان دادن از روی لطف و خیرخواهی، مسیر حرکت و... می باشد (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۰۹۳) و کاربردهای مختلف و گوناگون این واژه از این ریشه همین معانی را دربردارد.

هدایت تحت هیچ مقوله ای مندرج نمی شود و نمی توان آن را به حد و رسم تعریف کرد؛ بلکه هدایت مفهومی است انتزاعی و در مفاهیم انتزاعی تعریف حقیقی وجود ندارد. و به هر حال هدایت را راهنمایی به سوی امر مطلوب و خیر همراه با مهربانی و دلسوزی و لطف تعریف کرده اند.

هدایت عبارت است از حضور و وجود سالک در طریقی که منتهی به مطلوب می شود.»

هدایت در اصطلاح عبارت است از نشان دادن هدف و راهنمایی افراد.»

موجودی که با نظم خاص و برنامه صحیح از کمال برخوردار باشد؛ به عبارت دیگر، برقراری ارتباط خاص میان موجود و آینده کمالی آن را «هدایت» می گویند. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۱)

راغب اصفهانی «هدایت» را چنین معنا کرده است:

«الهدایه دلالة بلطف و منه الهدیه: هدایت راه نمودن با نرمی و لطف است و هدیه نیز از همین برگرفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۸۳۴)

بر این اساس؛ هدایت به معنای مطلق راهنمایی نیست، بلکه نوعی از نشان دادن راه است که توأم با لطف و مهربانی باشد؛ چنانکه هدیه فقط مطلق بخشش نیست، بلکه بخشش همراه با لطف است.

۳-۳-هدایت فطری

فطرت دو کاربرد عام و خاص دارد: کاربرد عام آن، همه موجودات را شامل می شود، ولی کاربرد خاص آن ویژه انسان است. عبارتهای: «فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و نظایر آن،

مربوط به کاربرد عام فطرت، و عبارتهای: «فطر الناس» و «فطرکم» و مانند آن، مربوط به کاربرد خاص فطرت است. البته این دوگونه کاربرد قرآنی فطرت با یکدیگر رابطه منطقی دارند؛ یکی، از جنبه رابطه عام و خاص و دیگری، از جنبه رابطه هست و باید بدین جهت، حضرت ابراهیم علیه السلام گرایش توحیدی خود را بر پایه فاطریت عام الهی تبیین کرده می فرماید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...» (قرآن کریم ۶: ۷۹) من به سوی آن کس گرایش دارم که آفریدگار آسمانها و زمین است. این گرایش توحیدی همان است که در آیه‌ای دیگر به عنوان فطرت ویژه انسان معرفی شده است: «فطرة الله التي فطر الناس عليها.»

هدایت فطری از آن جهت که با ساحت عقلانی و اندیشندگی وجود انسان در ارتباط است، از مقوله معرفت و آگاهی است، این معرفت در مرحله نخست، از قبیل معرفت حضوری و درک شهودی است، و در مرحله بعد، به صورت معرفت حصولی و فکری نمایان می گردد. در مرحله نخست، اختیار و اکتساب راه ندارد و به صورت بالفعل و همگانی است ولی در مرحله دوم با اختیار و اکتساب همراه است، و بدین جهت، تحقق بالفعل آن دسته از معرفت‌های حصولی که از احکام اولی و بدیهی ذهن بشرند و داشتن تصور روشن در تحقق آنها کافی است، نیز فراگیر و همگانی اند. یعنی در احکام بدیهی و اولی پس از حصول تصور درست، تصدیق آنها برهیچکس پوشیده نیست. این مطلب، از آیه «فألهمها فجورها و تقواها» و نظایر آن نیز به دست می آید؛ زیرا مفاد آیه مزبور این است که معرفت زشتی و زیبایی افعال در سرشت انسان قرار داده شده و این از ویژگی‌های نفس انسان است که خداوند آفرینش او را این گونه آراسته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۵۰۰)

هدایت و معرفت فطری در وجود انسان دو مرکز و کانون دارد: یکی قلب (دل و روان) است و دیگری عقل و خرد. در احادیثی که پیش از این یادآور شدیم، رابطه آن با کانون عقل و خرد بیان شد. این بعد از فطرت هم در احادیث بیشتر مطرح شده است و هم در اقوال مفسران و متکلمان - چنان که اکثر آنان آیات و روایات فطرت را بر همین معنی حمل کرده اند. تفاوت این جنبه از معرفت و هدایت فطری با معرفت و هدایت قلبی روشن است.

۳-۴- چگونگی شناخت و معرفت حق تعالی

شناخت و معرفت به خداوند یگانه در درون هر انسانی نهفته است آنجا که حضرت علی علیه السلام در سخنان خود می فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ: آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلاى اخلاص به او نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست، چه اینکه هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است.» (خطبه ۱)

بر این مبنا اساسی ترین پایه زندگی انسان جهان بینی توحیدی است. و مهمترین بخش جهان بینی توحیدی معرفت و شناخت خداست و انسانی که می خواهد در مورد مبدأ جهان هستی شناخت پیدا کند نیازمند: انگیزه های درون ذاتی که از آن به فطرت تعبیر می کنند و شامل احساسات درونی است که نیازی به استدلال عقلی ندارد، همانطور که در بسیاری از آیات قرآن رسالت انبیا را زدودن شرک و بت پرستی معرفی می کنند چرا که معرفه الله در فطرت و سرشت انسان نهفته است که باید زنده شود. انگیزه های برون ذاتی که خود به دو بخش تقسیم بندی می شود.

انگیزه عقلی؛ وقتی انسانی احتمال دهد که مطلب یا موضوعی در سود و زیانش و همچنین در سرنوشت اش تأثیر گذار است به عنوان انگیزه عقلی یاد می کنند و رابطه تنگاتنگ با هم دارند و محال است که به دنبال آن مطلب خاص نرود که از این به عنوان انگیزه عقلی یاد می کنند و انسان عاقل نمی تواند برای رسیدن به معرفه الله خاموش بنشیند.

انگیزه عاطفی؛ شکر منعم یک انگیزه است برای شناخت خداوند و ابزاری که می تواند انسان را برای طبق آیات قرآن

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و خدا شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم ها و دل ها [ی سوزان] قرار داد، تا شاید شما سپاسگزاری کنید.» (قرآن کریم ۱۶: ۷۸)

خداوند به انسان گوش داد تا به علوم نقلی آگاهی داشته باشد، بینایی داد تا اسرار طبیعت و عجائب آفرینش را نظاره گر باشد چرا که حضرت در خطبه ای میفرماید:

«وَمِنْ لَطَائِفِ صُنْعَتِهِ وَعَجَائِبِ حِكْمَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الصَّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَسْطُهَا الظُّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ

و از لطائف صنعت و شگفتیهای حکمتش که به ما نشان داده همانا اسرار پیچیده حکمت آمیزی است که در این شب پره ها تدبیر نموده، شب پره هایی که روشنی روز که گشاینده دیده هر چیزی است چشم آنها را می بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد چشم آنها را باز می کند، « (خطبه ۱۵۴) و به او عقل (برخی از مفسران از دل با عنوان عقل یاد کرده اند) داد تا علوم عقلی را با آن فراگیرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۲-۲۰)

پاسخ به یک شبهه

ممکن است شبهه ای در ذهن ایجاد شود و آن اینکه بین عقل و قلب چه رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا در شناخت خدا کاربرد عقل و قلب یکسان است یا نه؟ و آیا علوم عقلی را همگان می توانند فرا بگیرند یا نه؟ علامه طباطبایی قلب را در قرآن به معنای، نفس، روح، عقل تفسیر می کند و دو رابطه بین عقل و قلب بیان می دارد یکی اینکه عقل همان قلب است. که در تبیین مفهوم هستی شناسی نباید تفاوتی بین عقل و نفس و قلب و روح قائل شد و عقل به عنوان منبع معرفت معرفی شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۲، ص ۳۱۲) و در ارتباط دوم عقل را به عنوان فعل قلب تفسیر می کنند و اشاره به این می کنند که عقل منبع نیست بلکه ادراک و معرفت است و ادراک هم بیش از بیست واژه است. (طباطبایی، همان، ج ۲، ص ۲۴۷)

بر این اساس کار قلب حق و باطل را در امور نظری انجام می دهد و تشخیص دهنده عقل است. با این وجود نظر علامه طباطبایی بر نظر آقای مکارم شیرازی ارجحیت دارد چرا که علامه طباطبایی ^{رحمته} در بحث هستی شناسی کارایی عقل و قلب را عام معرفی کرده اند و شامل همه انسانها می شود اما مکارم شیرازی کارایی عقل و قلب را خاص معرفی کرده و شامل عده معدودی از انسانها می شود و شاید این احتمال باشد که در هستی شناسی و خداشناسی نور عقل باعث به حرکت درآمدن قلب می شود از آن جهت در آیه فوق با هم معنا شده است .

البته برخی از شارحان نهج البلاغه دین را به معنی اطاعت اطلاق کرده اند و شناخت خداوند را از شریف ترین علوم خوانده اند چرا که از جهتی کاشف امری بزرگ و از جهت دیگر علم به وجود خداوند می شود (مغنیه، بی تا، ج ۱، ص ۸۱) و دارای مراتبی هست بدین ترتیب که:

شناخت اجمالی و ناقص به خداوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۸۳-۸۲) که انسان بداند عالم مصنوع و خالق خداست .

شناخت تفصیلی به خداوند که وجود خدای سبحان را تصدیق کند.

موحد شدن از شرک جلی

موحد شدن از شرک خفی که به این مرتبه مقام اخلاص هست و اینگونه تعریف کرده اند که اگر انسان کوچکترین تمایلی برای موضوعات دیگر در درونش پیدا نشود و اگر اینگونه شد باید از آن اعراض کند (جعفری، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۷-۵۶) و برخی از شارحان آن را خالص دانستن ذات خدا از تجسیم و عوارض آن دانسته اند.

انسان به مرتبه ای برسد که صفات خداوند نیز برایش مطرح نباشد. مقام نفی تشبیه. و اگر اینگونه شد حضرت علی (علیه السلام) نسبت به فرزندش می فرماید:

«فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَأَفْعَلْ كَمَا يُبْعَى لِمِثْلِكَ أَنْ يُفْعَلَ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ وَقَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ...»

چون به این حقیقت آگاه شدی در بندگی بکوش چنانکه شایسته مانند توست که کوچک منزلت و فقیر و کم قدرت و بسیار ضعیف است....» (نامه ۳۱)

که هر یک از این مراحل برای مرتبه بعدی مبدا شمرده می شود. البته ذکر این نکته نیز لازم است که معرفت خداوند نیز با برهان عقلی منعقد می گردد. (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۶۲-۵۱) و تحقق خداآوری تنها در صورت از بین بردن هر آنچه را که رنگ و بوی شرک می دهد معرفی می کند در ادامه حضرت علی کمال توحید را اخلاص معرفی می کند، صاحب فی ظلال اخلاص را به معنی دوری و پاکی از آمیختگی و ناخالصی معنا می کند به عبارت دیگر لازمه اخلاص اعتقاد به یگانگی و بی همتایی خداوند است (مغنیه، بی تا، ج ۱، ص ۸۲) و حضرت در خطبه ای دیگر این چنین می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ اسْتَضَحَّ اللَّهَ وَفُقَّ وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ وَعَدْوُهُ خَائِفٌ وَإِنَّهُ لَا يُبْعَى لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَطَّمَنَّ فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَرْتُهُ أَنْ يُسْتَسْلِمُوا لَهُ:» ای مردم بدون شک آن که خیر خود را از خدا خواهد موفق گشته و هر که گفتار حق را دلیل خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت شده زیرا که قطعاً پناهنده خدا در امان و دشمن خدا هراسان است و آن که عظمت حق را شناخت شایسته نیست خود را بزرگ شمارد، زیرا بزرگی آنان که به عظمت حق معرفت دارند این است که در برابر او فروتنی کنند و سلامت آنان که از قدرت حق آگاهند این است که تسلیم او باشند.»

(خطبه ۱۴۷)

در روایت های متعددی استوارترین راه هدایت به ترتیب امامت^۱، ولایت^۲، شناخت خداوند^۳ که جدای از قرآن نیست معرفی شده و عامل تمام گرفتاریها، بدبختی ها و نشناختن عظمت خداوند؛ جهل انسان تشکیل می دهد و عامل روانی که باعث می شود انسان از حقیقت باز بماند کبر و غرور و خودپسندی اوست و کسی که این خصوصیات را داشته باشد از خفاش هم بدتر است و شخص مغرور دچار انواع زشتی ها و پلیدی ها می شود. (جعفری، ۱۳۸۱: ج ۲۴: ۲۱۱-۲۱۰)

کسی که به حقیقت و عظمت خداوند دست یابد همه چیز ماسوی او در نظرش کوچک خواهد بود، جز حضرت علی (علیه السلام) کسی نیست که توسط مردی ستایش می شود و حضرت در مقابل ایشان می فرماید گمان نکن که با تعریف و ستایش ام غرور مرا فرا می گیرد و حضرت در ادامه ستایش فرد این گونه می فرماید:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعَهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَضْعُرَّ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَنْ عَظَمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَلْطَفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَنْزَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا

آن کس که جلال خدا در جانش بزرگ، و موضع حق در دلش باعظمت است، می سزد که به خاطر این بزرگی، ماسوای خدا در نظرش کوچک باشد. و سزاوارترین کس به این معنا کسی است که نعمت و لطف و احسان خدا بر او بسیار است، زیرا خداوند نعمت بسیار به کسی عنایت نکرده مگر اینکه عظمت حق خدا بر او افزون گشته.» (خطبه ۲۰۷)

حضرت در خطبه ای به وصف گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خداوند پرداخته و از عاجز بودن انسان از درک ذاتش و عدم آگاهی از نعمت‌های او و عدم شمارش نعمت‌های او که سراسر وجود ما را احاطه کرده و ما قادر نیستیم نعمت‌های خدا را شمارش کنیم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۷۷-۷۳) می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ، وَ....:

۱. حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ بَزِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُوسَى التَّمِيمِيِّ عَنْ عَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ قَالَ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ.
 ۲. عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قال: يهدي إلى الولاية.
 ۳. إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم و تلك الحالة هي المعرفة بالله و توحيدة.

خدای را سپاس که گویندگان به عرصه ستایشش نمی‌رسند و شماره گران از عهده شمردن نعمتهایش برنمایند و کوشندگان حقش را ادا نکنند.» (خطبه ۱)

برخی از شارحان به این نکته اشاره می‌کنند که ستودن شایسته چیزی زمانی میسر می‌شود که آگاهی و شناخت بر کنه آن چیز فراهم شود و چنین چیزی درباره خداوند ممکن نیست و عقل بشری ناتوان از رسیدن به صفات جلال و کمال خداوند است. (بحرانی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۰۸) چطور می‌توان به کنه و ذات خدا پی برد در حالی که خداوند احاطه به همه چیز دارد و همه چیزهایی که عارف، فیلسوف و متفکر مشاهده یا اندیشه می‌کند محدود و تحت احاطه خداوند است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۹۲-۹۱) در جایی دیگر از خطبه می‌فرماید:

«أَمْ يَطَّلِعُ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يُجْبِهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ:

عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده و آنها را از معرفت لازم درباره وجودش باز نداشته.» (خطبه ۴۹)

با اینکه خداوند همه راههای معرفت را به سوی انسان باز گذاشته با این حال انسان نمی‌تواند به کنه ذات او پی ببرد.

۴- آثار معرفت به خدا

شناخت خداوند و آشنا بودن انسان به فطرت خود دارای آثار فراوانی است که مهم‌ترین آثار از کلام مولی حضرت علی (علیه السلام) که در جای جای سخنان حضرت یافت می‌شود می‌توان جستجو کرد و عبارتند از:

۱-۴- معنادار شدن زندگی

معنادار شدن زندگی منوط و مشروط به وجود خداوند است ولی صرف وجود خدا برای معنا بخشیدن به زندگی انسان کافی نیست. به عبارت دیگر زندگی انسان می‌تواند معنادار شود. علاوه بر وجود خدا در متن واقع، انسان نیز باید در ارتباطی مناسب با خدا قرار بگیرد و بدون برقراری ارتباط مناسب بین انسان و خدا، زندگی انسان به طور بالفعل معنادار نمی‌شود.

زندگی زمانی معنادار می‌شود که بر اساس جهت آفرینش و در راستای تأمین سعادت وی پایه ریزی و جهت گیری مذهبی شده باشد بنابراین دینداری نقش مهمی در معناداری زندگی دارد زیرا دین ساختارهای ذهنی افراد را گسترش داده و توانایی تفسیر و تحلیل شناختی را بهبود می‌بخشد و منابع مهم معنادار شدن زندگی در نهج البلاغه عبارتند از:

خدااباوری که نقش اساسی در معنادار شدن زندگی دارد.

اعتقاد به گذاری بودن مرگ و اینکه زندگی با مرگ پایان نمی یابد.

توانایی درک و تفسیر عمقی از پدیده ها به گونه ای که فرد جهان هستی را پدیده نظام مند دانسته و بتواند

حتی رویدادهای به ظاهر ناخوشایند و منفی آن را مثبت ارزیابی کند.

انجام اعمال و رفتارهای اخلاقی -معنوی که فرد به خاطر تفسیر نادرست از پدیده ها و رویدادهای

ناخوشایند زندگی و به ویژه مرگ ندارند. (شجاعی، ۱۳۹۱، ص ۵۱)

از دیدگاه اسلام و تمام ادیان آسمانی، دنیا سرای ناپایداری است که انسان برای اندوختن زاد و توشه و

کسب کمال و معرفت و به دست آوردن بال و پر برای پرواز در سرای جاویدان به آن گام نهاده است و به

همین دلیل خداوند او را با انواع آزمایش ها و تمرین های سخت، اعم از عبادات و طاعات و ترک شهوات

و مصائب و مشکلات - که با زندگی دنیا آمیخته است پرورش می دهد و برای زندگی ابدی در جهان دیگر

- که سرایی است مملو از خیر و برکت برای نفوس پاک و مهذب - آماده می سازد.

در روایات از تعبیرات بسیار متنوعی برای بیان این واقعیت استفاده شده است که هر یک از دیگری زیباتر

و پرمعناتر است.

در خطبه بالا دنیا به میدان تمرین و کسب آمادگی برای مسابقه در سرای دیگر تشبیه شده است، و امتیاز

برندگان این مسابقه بهشت و سرنوشت بازندگان، دوزخ ذکر شده است.

در حدیث معروفی می خوانیم: «الْذُّنُيَا مَرْعَةُ الْآخِرَةِ» (۱۰)، بدیهی است که مزرعه جای زیستن نیست،

بلکه جای فراهم کردن آذوقه جهت زیستن در محل دیگر است.

در تعبیرات دیگری که در نهج البلاغه آمده است، از دنیا تعبیر به «مَتَجَر» (تجارتخانه) و گاه «دارموعظة»

(سرای اندرز و محل فراگیری علم و آگاهی) و گاه «مُصَلِّي» (نمازخانه) شده است، می فرماید:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا... وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ أَعْتَمَطَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَجْبَأَ إِلَيْهِ اللَّهُ وَمُصَلِّي مَلَائِكَةٍ

اللَّهِ وَمَهْبِطٌ وَحَى إِلَيْهِ وَمَتَجَرٌ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

دنیا جایگاه صدق و راستی است، برای آن کس که با آن به درستی رفتار کند... سرای اندرز

است، برای آن کس که از آن پند گیرد، مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل

نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است.»

در تعبیر دیگری، از امام علی بن الحسین (علیه السلام) از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل شده است که به اصحاب خاص

خود فرمود:

«إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا»

دنیا پلی است که باید از آن بگذرید، نه این که توقف کنید و به آبادی و زرق و برق آن بپردازید. در حدیث دیگری، همین معنا، از امام صادق (علیه السلام) از موعظه‌های لقمان حکیم به فرزندش، نقل شده است که دنیا را به منزله پلی دانسته که بر نهری زده شده و باید از آن عبور کرد. در تعبیرهای دیگری در نهج البلاغه، دنیا، به عنوان «دَاوُ مَمَرٌ» (سرای گذرگاه) و «دَاوُ مَجَازٍ» (سرای عبور) معرفی شده است.

و بالأخره، در حدیث دیگری که از امام هادی (علیه السلام) نقل شده، دنیا را به عنوان بازاری معرفی می‌کند که گروهی در آن سود می‌کنند و گروهی زیان می‌برند؛ ایشان فرموده اند:

«الدُّنْيَا سَوْقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخَرُونَ»

دنیا، بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و گروهی زیان می‌بینند.

تمام این تعبیرات، نشان می‌دهد که نباید به دنیا، به عنوان یک هدف نهایی نگاه کرد؛ بلکه ابزار و وسیله‌ای است برای اندوختن سرمایه عمل صالح و تحصیل معارف الهی جهت نتیجه‌گیری در جایگاه ابدی. مسأله‌ای که در اینجا هست اینکه به مواهب مادی دنیا و امکاناتی که در اختیار او است، به کدام دیده نگاه می‌کند؛ دیده ابزار و وسیله یا دیده هدف نهایی و غرض‌غایی؛ تأکید امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آغاز این خطبه بر این مطلب که دنیا میدان آمادگی برای مسابقه سرای آخرت است، در واقع یک پایه گذاری محکم برای سایر اندرزهای مهمی است که در این خطبه آمده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۸۴-۱۸۳)

۲-۴- تقوا پیشه‌گی

تقوی از ریشه "وقی" به معنی خود نگهداری و خویش‌تنداری است، به عنوان نجات‌دهنده انسان از سرگردانی در عقیده است و به عقیده برخی عرفا سومین منزل از هفت منزل سیر و سلوک الی الله است که روح خشیت و خداترسی در عمق جان فرد حاکم می‌شود. ویژگی تقوا این است که روح خشیت و خداترسی در عمق جان فرد حاکم خواهد شد. (مظاهری، ۱۳۸۹، ص ۲۷) حضرت علی (علیه السلام) اینگونه بیان می‌دارد:

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَعِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ بِهَا يَنْجُو

الطَّالِبُ:

همانا ترس از خدا کلید هر در بسته، ذخیره رستاخیز، مایه آزادگی از هرگونه بردگی و عامل نجات از هرگونه هلاکت است.» (خطبه ۲۲۱)

که جهت دهنده انسان به سوی خیرات محسوب می شود و به کردار انسان صبغه الهی می بخشد که به عنوان احیاء کننده فرد و جامعه بشریت بوده که ضامن حفظ بقای انسان می باشد. (مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۴-۱۹)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«الْاَوْ اِنَّ الْحَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حِمْلٍ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَ خَلَعَتْ جُمَّهَا فَتَحَمَّتْ هِمَّ فِي النَّارِ اَلَا وَاِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حِمْلٍ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَ اَعْطُوا اَنْ مَتَّهَا فَاَوْرَدَتْهُمْ اِلْحُوتَةَ:

ای مردم، گناهان چون اسبان سرکش اند که سوارکاران بی لگام بر آنها نشسته اند و سرانجام به جهنم سقوط خواهند کرد. ولی تقوی مرکب رام و رهواری است که زمام آن به دست راکب آن است و سلامت به بهشت درآید.» (خطبه ۱۶)

در برخی از شرح ها (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۶، ص ۱۷۴-۱۷۰) سیزده صفت از صفات عالمانی که مزین به تقوا شده اند برمی شمردند و برخی دیگر از شارحان چهل صفت متقین را توضیح دادند و در ادامه برای عبارت " فَقَرَّبَ عَلٰی نَفْسِهِ الْبَعِيدَ " دو معنا بر آن متصور شدند و منظور رحمت خدا باشد که فاسقان از رحمت الهی دور هستند پس بنابراین کسی سزاوار رحمت الهی هست که نفس خود را به انجام کارهای شایسته راضی کرده و آنچه را در قیامت مورد نیاز است را فراهم کرده باشد. اما معنی دوم کلمه "بعید" که به آرزوهای دور و دراز دنیوی مربوط می شود که با یادآوری مرگ و احوال آخرت می تواند پیش از فرا رسیدن مرگ، آرزوها را کوتاه کند. (بحرانی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۲۹۷-۲۹۳)

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ای سفارش به تقوا می کنند و می فرماید:

«فَاعْتَصِمُوا بِتَّقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِقًا عُرْوَتَهُ وَمَعْقَلًا مِّنْ عَازِرَاتِهِ...»:

پس به تقوای الهی چنگ زنید، که رشته ای است با دستگیره ای محکم، و حصاری است که بلندی آن دست نیافتنی است.» (خطبه ۱۹۰) حضرت در اینجا به تشبیه زیبایی اشاره می کند که تقوی را به ریسمان تشبیه می کند چنانکه برای قرآن مجید این چنین تشبیهی بیان می کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۳)

تقوا در زندگی انسان دارای آثار و برکاتی است از جمله:

برخورداری از حیات طیب در بسیاری از آیات قرآنی و روایات سعادت انسان را در گرو تقوا معرفی می‌کند. و داشتن عقل سالم و فطرت انسان است که او را ملزم به تحصیل تقوا می‌کند. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ای سفارش به تقوا می‌کنند و می‌فرماید:

« فَأَعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِقًا عُرْوَتُهُ وَمَعْقَلًا مِّنْ عَازِرَاتِهِ... »

پس به تقوای الهی چنگ زنید، که رشته ای است با دستگیره ای محکم، و حصاری است که بلندی آن دست نیافتنی است. (خطبه ۱۹۰)

حضرت در اینجا به تشبیه زیبایی اشاره می‌کند که تقوی را به ریسمان تشبیه می‌کند چنانکه برای قرآن مجید این چنین تشبیهی بیان می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۳)

برخورداری از هدایت الهی :

هدایت خاص الهی نیاز به زمینه ای دارد و آن تقوا است و در سایه تقوا آدمی هدایت می‌یابد در نخستین عبارت آمده است:

« فَأَتَقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَحْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ: »

آن عبدی تقوا پیشه شد که خیرخواه خود گشت و توبه اش را پیش انداخت و بر شهوتش پیروز شد. (خطبه ۶۴)

در این کلام، واژه تقوا با واژه‌های نصیحت نفس، توبه و غلبه بر شهوات در ارتباط است و با سعادت انسانها گره خورده است و بهره‌مندی از نور هدایت که در سایه تقوا به دست می‌آید موجب تابش انوار ربوبی در زندگی اسان است و اگر تقوا در زندگی حاکم باشد دست عنایت خداوند در آن زندگی است و آن زندگی نور دارد. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۵، ص ۳۹). و همچنین حضرت می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً سَمِعَتْ حُكْمًا فَوَعِيَ وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَأَخَذَتْ حُجْرَةَ هَادٍ فَجَبَّأ. رَأَقَبَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ قَدَمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا كَسَبَ مَذْخُورًا وَاجْتَنَبَ مَحْذُورًا رَمَى غَرَضًا وَأَحْرَزَ عَوْضًا كَبِيرَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهَ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيئَةً نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُلَّةً وَفَاتِهِ. رَكِبَ الطَّرِيفَةَ الْعَرَاءَ وَلَزِمَ الْحِجَّةَ الْبَيْضَاءَ اعْتَمَمَ الْمَهْلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد. خدای را پاس دارد، و از گناه خود بترسد. تلاش خالص پیش فرستد و عمل صالح انجام دهد. ذخیره سودمند بیندوزد و از حرام دوری گزیند. تیر به نشانه زند و پاداش آخرتی بیابد. بر هوای نفس غلبه کند و آرزویش را تکذیب نماید.

صبر را مرکب نجات قرار دهد و تقوا را توشه پس از مرگ کند. در راه روشن قدم نهد، و ملتزم راه روشن شود. مهلت را غنیمت داند، با عمل خود بر اجل پیشی گیرد و از عمل خود زاد و توشه بردارد.» (خطبه ۷۵)

برخی از مفسران مصداق این سخنان را با استفاده از سخنان حکمت آمیز حضرت بیان می دارند و می نویسند:

«الْحِكْمَةُ صَالَةُ الْمُؤْمِنِ فَخِذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ:

حکمت گمشده مؤمن است، پس حکمت را فراگیر گر چه از اهل نفاق باشد...» (حکمت ۸۰)

ایمان پناهگاه خرد است و منافق سعی می کند از آنچیزی که در دستش دارد برای فریب دادن جوانان اسلام از آرای باطل عقاید نادرست خویش استفاده می کند. (هاشمی خوئی، ۱۴۰۶، ج ۲۱، ص ۱۲۵) اما بندگان راستین کسانی هستند که اهل تحقیق باشند که از هیچ چیز وحشت ندارند و هر وسوسه ای را نمی پذیرند و تسلیم بی قید و شرط نمی شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۱۹، ص ۲۰) برخی از شارحان از این خطبه حضرت استفاده کردند و بر این باور هستند که جملات حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در خصوص ویژگی های اولوالباب است و به استناد آیه قرآنی اشاره می کنند که در آن خداوند متعال می فرماید:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ:

(همان)

کسانی که به سخن (ها) گوش فرامی دهند و از نیکوترین آن پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا راهنمایی شان کرده و فقط آنان خردمندانند.» (قرآن کریم ۳۹: ۱۸)

پس هدایت خداوند شامل کسانی می شود که از بین سخنان، نیکوترین سخن را برگزیده و عمل کند این راه هدایت و سلوک از مراتب قرب محسوب می شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۲-۳۱) امنیت دل:

امنیت دو قسم است؛ امنیت ظاهری، که حق همه انسانها است که برخوردار باشند و امنیت دل که در سایه تقوا و ایمان بدست می آید.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ:

آگاه باشید! که دوستان خدا، هیچ ترسی بر آنان نیست و نه آنان اندوهگین می شوند.» (قرآن کریم ۱۰: ۶۲)

بهره‌مندی از برکات آسمان و زمین؛ محبوبیت اجتماعی:

صفات حسنه و داشتن فضایل اخلاقی دوست‌داشتنی‌تر است و چنین محبتی فطری است و باعث می‌شود دیگران هم افراد باتقوا را دوست داشته باشند در آیه شریفه‌ای خداوند اینگونه می‌فرماید:

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ:

و به سوی گفتار پاک راهنمایی شوند؛ و به راه (خدای) ستوده رهنمون گردند.» (قرآن

کریم ۲۲: ۲۴)

که بر اساس نظر مفسران قسمت اول آیه هدایت به گفتار پاک همان توحید و اخلاص است و منظور از عبارت قسمت دوم از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، هم چنان که جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی‌آید. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۳۶۲-۳۶۱)

قدرت تشخیص حق از باطل؛ نیل به مقام تسلیم و رضا

«وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ:

و کسی که چهره [وجود]ش را تسلیم خدا کند در حالی که او نیکوکارست، پس قطعاً به دستاویزی استوار تمسک جسته است؛ و فرجام همه کارها فقط به سوی خداست.» (قرآن

کریم ۳۱: ۲۲)

که به دو گونه تسلیم در برابر مقدرات الهی و تسلیم و رضا در برابر اوامر و نواهی الهی تقسیم بندی می‌شود.

برخورداری از جامعه سالم و نمونه که به عنوان یکی از ویژگی‌های تقوا به شمار می‌آید وقتی روح تقوا در جامعه حاکم شود باعث برکندن کلیه فسادهای اجتماعی می‌شود و همه در رفاه و آسایش زندگی خواهند کرد (مظاهری، ۱۳۸۹، ص ۹۲-۵۵) و این ویژگی‌ها را می‌توان در سخنان حضرت علی (علیه السلام) پی برد آن حضرت می‌فرماید:

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَجَلَبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِضْبَاحُ الْهُدَىٰ فِي قَلْبِهِ:

ای بندگان خدا، محبوب‌ترین بندگان خدا در نزد او بنده ای است، که خدایش در مبارزه با نفس یاری دهد. پس اندوه را جامه زیرین خود سازد و خوف را پوشش رویین. چراغ هدایت در دلش

افروخته است و.....» (خطبه ۸۷)

امام علیه السلام در این خطبه به بیان اینکه عالمان به وسیله امداد الهی توانستند روح تقوا را در خود زنده و از هوی و هوس دوری گزیده و در سایه این توانستند کلید درهای هدایت را به دست بیاورند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۵۹)

برخی مفسران تقوا را که چون با واجبات و محرمات ارتباط دارد لیکن آنرا اجتناب از ترک واجبات و انجام دادن محرمات معنی کرده اند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۱۸) برخی دیگر این دو مقوله را به عنوان ارکان تقوا نام نهادند (مظاهری، ۱۳۸۹، ص ۲۵)

حضرت در سخنان خود به یقین اشاره می فرمایند؛ معلوم است که ارتباطی تنگاتنگ میان یقین و تقوا وجود دارد به نظر می رسد تقوا موتور محرکه یقین هست که انسان با رعایت آن هر گونه شکی را در وجود خود بر جای نمی گذارد. (مشگینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۳۶) در حدیثی از امام رضا علیه السلام که می فرمایند:

«الإيمان فوق الإسلام بدرجته، والتقوى فوق الإيمان بدرجته، واليقين فوق التقوى بدرجته، ولم يقسم بين العباد شيء أقل من اليقين:

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقواست و چیزی در بین بندگان کمتر از یقین تقسیم نشده است.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۱۳۵)

زاد و توشه ای بهتر از تقوا در این دنیا نمی توان یافت و آن تقوایی که انسان را به قرب برساند در این دنیا موجود است و غیر از اینجا نمی توان یافت؛ غیر از تقوا همه چیز فانی است و خیری در آن نیست (بحرانی، ۱۴۲۷، ج ۴: ۲۳۵-۲۳۷) و چیزی که انسان را از حیات معقول دور کند ارزش و فایده ای ندارد همچنانکه حضرت در خطبه ای بعد از این که ویژگی دنیا و حقیقت دنیا را بیان می کنند با این وصف ادامه می دهند:

لا خير في شيء من أزوادها إلا التقوى. من أقل منها استكثر مما يؤمنه، ومن استكثر منها استكثر مما يؤمنه، وزال عما قليل عنه

جز تقوا در هیچ توشه آن خیری نیست. آن که به کم آن قناعت ورزید بسیاری از عوامل امنیت را به دست آورد و هر کس رو به انبوهش آورد بر علل هلاکت خود افزود و آنچه به دست آورد به زودی از دست او برود. (خطبه ۱۱۰)

در خطبه ای دیگر نیز حضرت به فضیلت تقوا اشاره می کنند و می فرماید:

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَعَيْشُكَ مِنْ كُلِّ مَلَكَهٍ، وَنَجَاةُكَ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ، بِهَا يَنْجُو الطَّالِبُ، وَيَجُودُ الْهَارِبُ، وَتُنَالُ الرِّغَائِبُ»

قطعا تقوای الهی کلید درستی و اندوخته قیامت و رهایی از سلطه هر سلطه گر و نجات از هر هلاکتی است، خواهند به کمک تقوا به مرادش می رسد، و گریزان (از جهنم) به وسیله تقوا نجات پیدا می کند و طالب مشتاق به آنچه که رغبت دارد می رسد. (خطبه ۲۲۱)

تقوا حالت بازدارندگی دارد که انسان را از منکرات به نیکی ها سوق داده و کلید سعادت انسان است که باعث می شود درهای رحمت بی پایان پروردگار را به روی خود بگشاید و از هلاکت رها شود چون تنها عاملی که سبب هلاکت انسان می شود پیروی از هوای نفسانی است و آنهم به وسیله تقوا کنترل می شود و از افراط و تفریط به دور بود و صراط مستقیم الهی را در کمترین زمان می توان به مقصد رسید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۳۸۳-۳۸۲) تقواست که انسان را آماده سفر مرگ می کند، انسان تا توانایی انجام کارهای نیک دارد انجام بدهد و برای نیازمندی های آخرت خود توشه بردارد (مغنیه، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۳۵۴) که منزلگاههای هولناک پس از مرگ و توقف در آنها چه بسا طولانی و سختی های آن هولناک تر است. (بحرانی، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۱۴-۱۳)

همچنین در سفارش های لقمان به فرزندش برای اینکه در دریای عمیق دنیا غرق نشود شش ویژگی را بر می شمرد که اگر اینها را تقویت کند عاقل ترین مردم محسوب می شود. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴) حضرت در خطبه ای به این منازل اشاره و می فرمایند:

«تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقْلُوا الرُّجْعَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بَخَسَرْتُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوَدًا، وَمَنْزِلَ مَخُوفَةٍ مَهُولَةٍ، لَا بَدَّ مِنْ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَةِ نَحْوُكَرٍ دَائِبَةٍ، وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ شَبَّتَ فِيكُمْ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ وَمُعْضَلَاتُ الْحُدُورِ. فَقَطَّعُوا عِلَاقَتَ الدُّنْيَا، وَاسْتَظْهَرُوا بِيَزَادِ التَّقْوَى :

خدا شما را رحمت کند، مجهز شوید که شما را برای کوچ کردن دعوت کرده اند، میل ماندن در دنیا را کم کنید و با توشه شایسته ای که دارید به سوی خدا بازگردید، که پیش روی شما گردنه ای سخت و منازلی ترسناک و هول آور است، که چاره ای از ورود به آن و وقوف در آن ندارید. بدانید مرگ به طور جدی دیده خود را به سوی شما دوخته، گویا به چنگال هایش که در شما فرورفته دچار هستید، و امور شدید و عظیم و سنگین و طاقت فرسا بر شما حمله آورده. پس پیوندهای دنیا را از خود قطع کنید، و به توشه تقوا پشت خود را قوی گردانید.» (خطبه ۱۹۵)

انسان در درون خود فطرتا تمایل به دنیا دارد و این مقوم انسانیت اوست و اینکه در عمل دنبال چه چیزی برود و کدامیک را ترجیح دهد دنیا را یا آخرت را مهم است (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۳۵-۳۴) و گرنه لذت بردن از دنیا عیب نیست و نیاستی فرد به خاطر این علاقه سرزنش شود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۱۳۱) و در خطبه دیگر در وصف قبر و قیامت می‌فرماید:

«يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ، وَالْحِمَالِ الْمُتَفَرِّةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ؛ يَا أَهْلَ الثَّرِيَّةِ، يَا أَهْلَ الثَّرِيَّةِ، يَا أَهْلَ الْوُحَاةِ، يَا أَهْلَ الْوُحَاةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرْطٌ سَابِقٌ وَمَنْ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ. أَمَا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَأَمَا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ. هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟ ثُمَّ التَّفَتُّ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَا لَوْ أَدْرَنَ لَهْمٌ فِي الْكَلَامِ لَا خَيْرَ وَكَرَّ أَنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

ای صاحبان سراهای وحشت‌زا، و مکانهای بی آب و گیاه، و قبرهای تاریک؛ ای خاکیان، ای غریبان، ای بی کسان، ای وحشت‌زدگان، شما ما را پیشروید که بر ما پیشی جستید، و ما شما را پیرویم که به دنبال شما می‌رسیم. اما خانه‌ها: غیر شما در آن ساکن شدند، اما همسران، دیگران با آنان ازدواج کردند، اما اموال: همه آنها تقسیم شد. این است خبری که نزد ماست، خبر آنچه نزد شماست چیست؟ پس رو به جانب یاران کرد و فرمود: اگر به آنان اجازه سخن می‌دادند به شما می‌گفتند که بهترین توشه تقواست.» (حکمت ۱۳۰)

از جمله در سفارش پیامبر ﷺ به ابوذر رضی الله عنه چنین آمده است: به زیارت گورستان برو تا آخرت را به یاد آری و شب به زیارت گورستان مرو، مردگان را غسل بده تا دلت بجنبید که بیکر بی جان، موعظتی بلیغ است و بر مردگان نماز بگزار که این کار تو را اندوهگین می‌سازد و اندوهگین در سایه خداوند است. امام حسن رضی الله عنه فرموده است: دوستی صالح از ما مرد، چون او را به خاک سپردیم بر گور او پارچه ای کشیدیم. صلح بن اشیم گوشه آن پارچه را بلند کرد و با صدای بلند چنین گفت: «اگر از عذاب گور رهایی یابی، از بالای بزرگ رها خواهی شد و گرنه گمان نبرمت که رستگار باشی.» شخصی هر گاه جنازه ای می‌دید می‌گفت: برو که ما هم از پی آیندگانیم. در حدیث است که گور نخستین منزل از منازل آخرت است، هر کس از آن رها شود، کارهای پس از آن آسان است و هر کس از آن رهایی نیابد، کارهای پس از آن دشوارتر است. (مهدوی دامغانی، تاریخ، ج ۷، ص ۱۴۵)

از پر کاربردترین واژه‌هایی که در نهج البلاغه بیان شده است تقواست؛ بنابراین تقوا زمینه‌ای برای روشن بینی و هوشیاری و در پویایی و تحرک انسان نقش بسزایی دارد و حالتی است که انسان را در برابر بسیاری از تمایلات و خواسته‌های نفسانی به عنوان سپر حفظ می‌کند و سبب نجات انسان از افتادن در

قعر چاههای تاریک نجات می‌دهد و آثاری از جمله برخورداری از حیات طیب، برخورداری از هدایت الهی، امنیت دل، بهره‌مندی از برکات آسمان و زمین، قدرت تشخیص حق از باطل، برخورداری از جامعه سالم و نمونه، که بر شخص و جامعه با رعایت آن مترتب می‌شود.

۳-۴- اعتدال و میانه‌روی

برای رسیدن به اهداف تربیت بهترین و کوتاه‌ترین راه، مسیر اعتدال است. شناخت حد میانه و وسط هر چیز و توجه پیوسته بدان و پاسداشت آن در عمل، ضامن سلامت و راستی و درستی در آن است. در این جهت پنج چیز یاری‌کننده انسان است: عقل، فطرت، علم، تجربه، دین و پیشوایان دین که هر پنج منبع انسان را به اعتدال و میانه‌روی می‌خوانند و از افراط و تفریط پرهیز می‌دهند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴، ص ۳۹)

حضرت علی (علیه السلام) در این باره چنین می‌فرماید:

« من أخذ القصد حمد وإليه الطريقة، وبشروه بالنجاة، ومن أخذ يمينا وشمالا ذقوا إليه الطريق، و حذروه من الهلكة:

هر کس راه حق را در پیش می‌گرفت طریقتش را می‌ستودند و او را به نجات، بشارت می‌دادند و آن کس که چپ و راست را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند، و از تباهی‌اش بر حذر دارند.» (خطبه ۲۲۲)

واژه قصد در هر چیز به معنای حد اعتدال در آن چیز است و به معنای میانه‌روی می‌باشد و اگر این حد اعتدال رعایت نشود زمینه شاکله و ساختار متعادل در فرد و جامعه فراهم می‌گردد و از انحراف به دور می‌ماند. چنانکه حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

« أَحِبِّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَعِيضَكَ يَوْمًا مَّا، وَأُبْغِضْ بَعِيضَكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَّا

دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود» (حکمت ۲۶۸) امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه توصیه می‌کند که هرگز در دوستی و دشمنی افراط نکنید که پایان نافرجامی دارد.

«هون» در اصل به معنای آرامش، راحتی و وقار (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۹۲) و «هونا» معمولاً به معنای شتاب نکردن و به آرامی کاری را انجام دادن و «ما» برای تقلیل است و در مجموع یعنی کمی

آرامتر. اشاره به اینکه همیشه دوستی ها و دشمنی ها استمرار نمی یابد و چه بسا دوستی، روزی به دشمنی و دشمنی، روزی به دوستی تبدیل گردد. هرگاه انسان در زمان دوستی، راه افراط در پیش گیرد و تمام اسرار خویش را به دوستش بگوید و او را از تمام زوایای زندگی اش باخبر سازد، بسا روزی برسد که بر اثر اصطکاک، این دوستی به دشمنی تبدیل گردد و آن دوست، تمام اسرار انسان را فاش کند و شاید ضربات شدیدی از این راه بر او وارد سازد. اگر انسان حد اعتدال را رعایت کند، گرفتار چنین سرانجام شومی نمی شود و در همه امور ضامن درستی امور می شود. (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۲، ص ۲۳۲-۲۳۰)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«وقصد فی العناء»

و (می بینی برای هر یک از پرهیزگاران) میانه روی در غنا و بی نیازی.»

یکی از خصوصیات پرهیزگاران را میانه روی در زندگی هست که بر خود سخت نمی گیرند و اسراف و تبذیر نمی کنند مرحوم خوئی در شرح خود در ذیل این فراز دو احتمال داده است:

این که مراد میانه روی در طلب مال و تحصیل ثروت باشد، یعنی در کسب مال و طلب روزی از میانه روی تجاوز نمی کند به حیثی که فرائض و واجبات او ترک شود، چنانکه در فرزندان و بندگان دنیا مشاهده می شود از بس عشق به جمع آوری مال دارد از مسجد و نماز جماعت و چه بسا نماز واجب می ماند.

مراد این باشد که با اینکه بی نیاز است، میانه روی در حرکات و سکنات و مصارف مالش بلکه جمیع افعالش دارد، یعنی اینکه توانگری او موجب طغیان و خروج از حد اعتدال و تجاوز از حد نمی شود، چنانکه خداوند متعال فرمود «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی: انسان طغیان می کند اگر ببیند که بی نیاز شده است.»

حتی به مقتضای آیه شریفه اگر نزدیکترین بستگان انسان نیز از مسیر حق منحرف شوند و در راه کفر و خطا و ظلم و عصیان گام نهند، باید رابطه دوستی را از آنان قطع کرد و اگر دورترین افراد در مسیر خداشناسی، تقوا، پاکی و عدالت باشند باید با آنها رابطه نزدیک دوستی برقرار کرد.

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که

خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» هستند؛ بدانند «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.» (قرآن کریم ۵۸: ۲۲)

از این رو این دوستی هرگز نباید به دشمنی تبدیل شود و نه عکس آن. بنابراین آنچه امام علی (علیه السلام) در کلام حکیمانه بالا فرموده است، اشاره به دوستی و دشمنی‌های مربوط به امور شخصی است که انسان اگر بر اساس وحدت منافع با کسی دوست می‌شود؛ حد دوستی را نگه دارد و اگر بر اساس اختلاف منافع با کسی عداوت می‌ورزد حد آن را نیز حفظ کند، زیرا این دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اثر تغییر مسیر منافع، تغییر می‌یابند؛ آنگاه وضع جدید برای انسان غیر قابل تحمل خواهد بود به دلیلی که در بالا گفته شد.

۴-۴- بهره‌وری استعدادها

خداوند متعال در جهت اهداف خلقت انسان را دارای استعدادهایی آفرید تا آنها را در جهت این اهداف به کار بیند تا بتواند سعادت خود را رقم بزند همانگونه که در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) به بیان این استعدادها پرداخته شده است حضرت علی (علیه السلام) نیز به شیوایی تمام در سخنان حضرت یافت می‌شود و خداوند در آیه قرآنی می‌فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُ أَمَامًا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که

آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است.» (قرآن کریم ۸: ۵۳)

فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله ایرای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است.

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و

وامانده و شکست خورده بودند ، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند ، گروه چهارمی که به عکس از عالی ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

حضرت علی علیه السلام در سخنان حکمت آمیز خود که می فرمایند:

« الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ..... وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّكَ فِي الْأَوَّلِينَ »

رسیدن به یقین با چهار ویژگی امکان پذیر است..... و پیمودن راه درست پیشینیان است.

(حکمت ۳۱)

راه رسیدن به یقین را مطالعه تاریخ پیشینیان می گویند چرا که بسیاری کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند ، بدون این که کمترین اندیشه ای در آن کنند و نیز بسیاری کسانی که به جای بررسی علل و آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی « دردها » و « درمان ها » و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می گویند: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان ها و زمین ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود ، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید.

در حقیقت آیه ۵۳ سوره انفال برترین قانون حیات انسان ها را بیان و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیل ترین و روشن ترین مکتب هاست. (بیستونی، ۱۳۸۵، ص ۵۷-۵۴)

۴-۵- کنترل نفس

یکی از ارزشهای اخلاقی کنترل و محاسبه نفس است که پیش از حسابرسی دقیق خداوند است که انسان ملزم به آن است و حضرت علی علیه السلام در سخنی زیبا فرمودند:

« وَحَاسِبُوهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا »

و قبل از اینکه به حسابتان برسند خود را محاسبه کنید، « (خطبه ۹۰)

که بازبینی و محاسبه اعمال ما را از عیب جویی دیگران در امان نگه میدارد و هر لحظه انسان سعی می کند نفس خویش را کنترل کند تا از خطاها به دور ماند و برای تایید این سخنان آن حضرت می فرماید: « مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ: هر کس که در عیب خود بنگرد از عیب جویی دیگران باز ماند، « (حکمت ۳۴۹) و در سخنان خود حضرت کسانی را که سود می برند معرفی می فرماید:

« مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَجَحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَمَنْ خَافَ أَمِنْ وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَ

مَنْ فَهَمَ عَلِمَ



هر که به حساب نفس خود رسیدگی کند، سود بَرَد و هر که از آن غفلت ورزد، زیان بیند و هر که [از خدا و عذاب قیامت] ترسد، ایمن باشد و هر که عبرت گیرد، بینا شود و هر که بینا شود، فهمیده گردد و هر که فهمیده شود، دانا گردد.» (حکمت ۲۰۸)

البته محاسبه و کنترل نفس باعث دور ماندن از غفلت و هر لحظه به فکر مرگ باشد. سبب دور ماندن از گناهان می‌شود. (اسحاقی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱-۱۳۰) لازمه کنترل نفس شناخت ابعاد وجود انسان خصوصاً از بعدی که دارای اهمیت هست و می‌تواند با پرورش دادن آن انسان به سعادت ابدی نائل شود و به این نکته پی ببرد که انسان موجودی است دائم در حرکت است و همیشه برای کسب فضائل باید گام بردارد که کنترل نفس و مراقبه و محاسبه و مشارطه بهترین راه حل برای این امر توصیه می‌کنند تا از این طریق بتواند به این فضایل عالی اخلاقی دست پیدا کند. (مظاهری، ۱۳۸۶، ص ۸۰)

کنترل نفس دارای ابعادی هست و مهمترین آن کنترل فکر، کنترل عواطف قلبی، کنترل اعضا و جوارح که عواملی است یاری دهنده این ابعاد عواملی همچون سکوت، خلوت و کم‌خوری می‌باشد که نیازمند

مراحلی از جمله:

مراقبه.

خود ارزیابی که محاسبه نیز گفته‌اند.

مشارطه.

معاتبه و معاقبه.

برای اینکه انسان برنامه زندگی برای خود طراحی کند نیازمند به شناخت فضایل اخلاقی و شیوه‌های کسب آن کمک می‌کند تا به راحتی فضایل را در نفس خویش ایجاد کند. (سبحانی‌نیا، ۱۳۹۲، ص ۳۱۲-۲۴۶)

بنابراین کنترل نفس باعث می‌شود که انسان از بسیاری از گناهان و غفلت‌ها دوری کرده و به سبب این کار به کسب فضایل عالی اخلاقی دست پیدا می‌کند که نیازمند مراحل جداگانه هست که باید طی شود.

۶-۴- معنادار شدن جهاد و مبارزه

جهاد در لغت اگر بر ریشه جهد به فتح اول بگیریم به معنی تلاش و کوشش می‌باشد با این معنی به کارگیری تمام امکانات و نیروها با صرف مال و جان است و در دومی به معنای گذشتن از مال و جان و صرف تمام نیروها و تحمل سختی‌ها در راه رسیدن به هدف و مقصود می‌باشد.

بنابراین انسان با گذشتن از جان و مال خویش در راه برتری توحید و کلمه اسلام و پایداری رسالت اسلامی با تمامی امکانات خود تلاش و مبارزه کند (نوری همدانی، بی تا، ص ۱۱) که حضرت علی (علیه السلام) در سخنان خود چنین می فرماید

« اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسَّبِيلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ »

خدا را، خدا را، در مورد جهاد با اموال، جان ها و زبان های خویش در نظر بگیرید. (خطبه ۱۲۴)

حضرت در خطبه ای درباره جهاد و مبارزه می فرماید:

«فَقَدْ مَوَّ الدَّارِعَ وَأَخْرَجُوا الْحَاسِرَ وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ، وَالتُّوْافِي أَطْرَافِ الرَّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمُوزِلٌ لِلسِّنَّةِ، وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَأَسْكُنُ لِلْقُلُوبِ وَأَمِيئُوا الْأَصْوَاتِ فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفُشْلِ، وَرَأَيْتُكُمْ فَلَا تَمِيلُوهَا وَلَا تَحْلُوها وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي سُجَّانِكُمْ وَالْمَانِعِينَ الدَّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يُخَفُّونَ بِرَبَائِمِهِمْ وَيَكْتَفُونَ بِهَا حِقَاقِهَا وَوَرَاءَهَا وَأَمَّا هَا، لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيَسْلِمُوهَا وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيَفِرُّوهَا؛ أَجْزَأُ أَمْرُ وَقْرَنَهُ وَأَسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَلَمْ يَكِلْ وَقْرَنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ وَقْرَنُهُ وَقْرَنُ أَخِيهِ»

زره پوش را پیش اندازید، و بی زره را پشت سر قرار دهید، دندانها را به هم بفشارید که در برابر فرود آمدن شمشیرها بر فرق سر پایدارتر است، در برابر نوك نیزه ها خود را به پیچید که در رد نیزه دشمن اثرش بیشتر است، به دشمن خیره نشوید که موجب افزایش قوت قلب و آرامش دلهاست، فریادها را خاموش کنید زیرا سستی و ترس را بهتر بر طرف می سازد، پرچم را به این طرف و آن طرف متمایل و دور آن را خالی نمایید، و آن را جز به دست دلاوران و آنان که از مال و جان شما دفاع می کنند ندهید، قطعا آنان که در برابر حوادث ایستادگی می کنند همانانند که گرد پرچم خود دور زده، آن را از هر طرف و از پس و پیش مواظب هستند، نه از آن عقب می افتند تا تسلیم دشمن کنند، نه از آن پیشی می گیرند تا تنهایش گذارند. هرکس در برابر هموردش بایستد، و برادرش را با جان خود یاری دهد، و حریفش را به او وامگذارد که او برابر دو حریف قرار بگیرد، یکی حریف خودش و دیگر حریف برادرش. (خطبه ۱۲۴)

کسانی در جهاد با دشمن صبر کند خداوند امدادهای غیبی خود را از هر طرف می فرستد و از او محافظت می نماید و اگر در جهاد بگریزید غضب خداوند شما را فرا می گیرد و ذلت و خواری نصیب تان می شود البته شارحان کسانی را که با جهاد به سوی خدا می شتابند را مثل تشنه ای است که وارد بر آب بهشت می شود. (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۸، ص ۱۶۴-۱۵۹)

این عظمت جهاد و مبارزه را می‌رساند البته برای جهاد شرایطی را مطرح می‌کنند که از آن جمله: تقوی، اهمیت دادن به واجبات است که اگر به طور صحیح صورت بگیرد خداوند مشتری جان و مال آدمی می‌شود.

در مسیر هدایت باید انسان تلاش و کوشش کند و تمام هم و غم او باشد و برای حفظ ایمان خود نیاز به محافظت جدی و صبر نیاز دارد و اگر صبر و تلاش کند خداوند امدادهای غیبی خود را می‌فرستد.

۷-۴- زهد و عدم دل بستگی به دنیا

معنای اصلی زهد در لغت چیز کم و قلیل است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۹۷) این معنا بر قلیل الطعام و نیز عدم رغبت به چیزی به خاطر قَلت آن هم اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۹۷) به عبارت دیگر کم شمردن چیزی و بی اعتنائی به آن چیز را زهد گویند برخی نیز زهد را در مقابل رغبت و حرص به مال دنیا تعریف کرده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۱۲)

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ای زهد را چنین تعریف می‌کنند و می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْحَرَامِ. فَإِنَّ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسُوا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ مَخْرَجَ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتِبَ بَارِزَةَ الْعُذْرِ وَاضِحَةَ

ای مردم، زهد عبارت از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت و کناره گیری از محرّمات است. اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد حداقل اینکه حرام بر صبر شما غلبه نکند و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید، زیرا خداوند به وسیله حجت‌های آشکار و روشن و کتابهایی که عذر بین و واضح خدا بر بندگان است جای عذری برای شما باقی نگذاشته است.» (خطبه ۸۰)

و در حکمتها و مواظ خود این چنین می‌فرمایند:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُجَّانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ

تمام زهد، در دو جمله از قرآن [گرد آمده] است. خداوند سبحان فرموده است تا بر آنچه از دست شما رفته، افسوس نخورید و برای آنچه به شما داده است، شادمان نشوید. کسی که بر گذشته افسوس نخورد و برای آنچه به دستش می‌رسد، شاد نشود، هر دو جانب زهد (زهد کامل) را گرفته است.» (حکمت ۴۳۱)



در کتاب کافی باب نکوهش دنیا و زهد در ذیل آیه فوق حدیثی از امام سجاد علیه السلام را نقل می‌کند که به شرح زیر است:

أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الزُّهْدِ فَقَالَ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ فَأَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا لِأَوْ إِنْ الزُّهْدِ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

مردی از علی بن الحسین علیهما السلام درباره زهد پرسید، فرمود زهد ده چیز است، (و درجاتی دارد) بالاترین درجه زهد پست‌ترین درجه ورع و بالاترین درجه ورع پست‌ترین درجه یقین و بالاترین درجه یقین پست‌ترین درجه رضاست، همانا تمام زهد در يك آیه از کتاب خدای عزوجل است: (تا بر آنچه از دست شما رفته افسوس نخورید و آنچه بشما رسیده شادی نکنید،) (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۲۸)

در کلامی از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام زهد به عنوان ثروت شناخته شده است اما چگونه؟ ثروت فقط پول و قدرت و شهوت و ریاست نیست بزرگترین سرمایه که زوال ندارد و جاوید و پایدار است دل نبستن به همان موارد ذکر شده است چون پول و قدرت شهوت و ریاست امانت و عاریه است با مردن و یا تغییرات و حوادث از کف می‌روند ولی ثروت زهد و دل نبستن به دنیا به عنوان یک امتیاز برای انسان می‌ماند و آثار خود را در دنیا و بیشتر در جهان آخرت نشان خواهد داد. (ارفع، ۱۳۹۰، ص ۴۶)

زهد دارای ثمراتی است که عبارتند از:

زهد زمینه اساسی در تربیت آدمی است و بستر دریافتهای حقیقی از دنیا و عالم است

«أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا يَبْصُرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا؛

در دنیا زهد پیشه کن تا خداوند تو را به عیب‌های آن بینا کند.» (خطبه ۹۳)

بالاترین دریافتهای انسانی بینایی و حکمت نورانی است که جز با زهد نمی‌توان به آن دست یافت

«بِالزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ؛ حِكْمَتٌ بِزُهْدٍ بَرٌّ وَ بَارٍ مِي دَهْد.» (نامه ۴۹)

علم نورانی و ربانی در سایه زهد در انسان جلوه‌گری می‌کند:

«كَسْبُ الْعِلْمِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ علم به دست آوردن، زهد ورزیدن است.» (نامه ۶۹)

چشم آدمی را به حقایق می‌گشاید و سبب می‌شود از فرو غلتیدن به مادیات نجات پیدا کند.

«تَمْرَةُ الزُّهْدِ الرَّاحَةُ؛ میوه زهد آسایش است.» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷)

با چنین ثمره‌ای انسان می‌تواند زمینه رشد و تعالی و به کمال رسیدن با تربیت برسد و قوی و عزیز را صفت خود کند چرا که انسان زاهد خود را از اسارت دنیا آزاد کرده است. (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۰-۳۱۰)

پس بنابراین زهد عبارت است از عدم رغبت به چیزی به خاطر قلت آن تعریف می‌شود و دارای درجاتی می‌باشد در برخی روایات ده درجه برای آن معرفی شده است و دارای ثمراتی هست از جمله علم ربانی، دریافت حکمت در سایه زهد و رسیدن به بالاترین حقایق عالم در سایه زهد است که فرد به آن دست می‌یابد.

۸-۴- موعظه پذیری

موعظه عبارتند از تذکر دادن نیکی‌ها که همراه با رقت قلب باشد و فرد را متوجه نیکی‌ها کند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۲۸) و همچنین بیم و اندرزها، (قرشی، ۱۴۱۲، ص ۲۲۸) یادآوری، تنبیه، آگاهی و رقت قلب انسان است که به ثواب و عقاب (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۹۳) توجه داشته باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۲۷) پندهای ژرف و حکیمانه پیشوای عارفان، همچون آبی گوارا برعطش درون، تازبانه سلوک براندام روح، چراغ روشن هدایت پیش پای خرد، پنجره‌ای برگشوده به آفتاب حقیقت و صبح تابنده عبرت است.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به فرزندش می‌فرماید:

«أحی قلبک بالموعظه؛ قلبت را با موعظه زنده بدار.» (نامه ۳۱)

موعظه منعی است که با بیم دادن (راغب اصفهانی، همان، ۵۲۵) و همچنین یادآوری قلب نسبت به خوبی‌هاست در آنچه رقت و لطافت قلب را همراه دارد (فراهیدی، همان) که موجب می‌شود انسان از کجی و پلیدی دست کشد و به راستی و خوبی دل بندد، موعظه حالت بازدارندگی دارد و انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد بنابراین موعظه سختی و مقاومت دل را در برابر عمل به حق فراهم می‌سازد.

(طاهری، بی‌تا، ص ۳۱۱) حضرت در این نامه به دوازده اندرز مهم اشاره می‌کند

نخستین آن احیاء قلب که منظور روح و عقل آدمی است که اگر زنده نباشد نمیتوان هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی روح برداشت

«أحی قلبک بالموعظة، وأمته بالزهد، وقوه بالیقین، وقوره بالحكمة، ودلته بذكر الموت، و

قرره بالقناء»

دلت را با موعظه زنده کن، و با بی رغبتی به دنیا بمیران، آن را با یقین قوی کن و با حکمت نورانی نما، و با یاد مرگ فروتن و خوار کن، و به اقرار به فانی شدن همه چیز وادار.» (نامه ۳۱)

برخی از شارحان که از کلام امام استفاده می کنند و می نویسند: بخشی از قلب باید خفته باشد که مربوط به بخش ابلیسی و شیطانی وجود شخص است و بخشی دیگر که تقوایی و یا رحمانی قلب انسان هست زنده و فعال باشد که عالی ترین مرتبه وجود را در میان ممکنات کسب می کند. (انصاری، بی تا، ص ۱۴۶-۱۴۰) پس موعظه باعث طراوت و شادابی قلب مرده ای که در اثر غفلت زنگار بسته می شود و حیات دوباره ای می بخشد. که در روایات اسلامی عواملی که باعث احیاء قلب می شود عبارتند از:

تفکر:

از امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت هست که می فرمایند:

التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ

ملاقات با اهل معرفت:

لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَفَادُ الْحِكْمَةِ

موعظه و یادآوری:

که حقیقت موعظه و اندرز توصیه به نیکی ها و پرهیز از بدی ها و زشتی ها که اگر همراه با دلسوزی و خیرخواهی باشد اثرات سازنده ای دارد.

واعظان و اندرزگویان زیادند اما حضرت در این نامه به چند وعظ اشاره می کنند که حوادث تلخ و ناگوار دنیا، شنیدن اخبار گذشتگان، جسم بی جان مردگان، وجدان بیدار آدمی همه اینها نمونه هایی هستند که در نهج البلاغه آمده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۴۸۵-۴۸۰)

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُلُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

ای مردم! بییقین از طرف پروردگارتان برای شما، پندی و درمانی برای آنچه در (سینه هاست؛ و

رهنمود و رحمتی برای مؤمنان، آمده است.» (قرآن کریم ۱۰: ۵۷)

این آیات نشان می دهد مواظب سبب خشوع و خضوع در برابر پروردگار هستی افزایش یافته تا حدی که رغبت در افزایش نیکی ها در فرد پیدا میشه و باعث می شود فرد در ورود به سوی زشتی ها را ببندد. طبق نظر مفسران (مکارم شیرازی، همان، ج ۸، ص ۳۱۹) این آیه به مراحل تربیت و تکامل انسان در سایه قرآن اشاره می کند.

موعظه و اندرز، پاکسازی روح از رذایل، هدایت.

مرحله‌ای که انسان لیاقت آن را پیدا می‌کند که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و تا مرحله اول تحقق نیابد مراحل بعدی تحقق نخواهد یافت و همه این مراحل در پرتو قرآن شکل می‌گیرد. قرآن است که انسانها را اندرز می‌دهد و زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آنها می‌شوید و نور هدایت را به دلها می‌تاباند و نیز قرآن است که نعمتهای الهی را بر فرد و جامعه نازل می‌گرداند.

موعظه نیاز هر انسانی است زیرا دل‌ها پیوسته در معرض غبار غفلت و قساوت هستند و آنچه آن را می‌شوید و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند موعظه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۸، ص ۳۱۵)

۹-۴- الگوی پذیری

الگو به معنای اسوه هست و اسوه نیز در لغت به معنای اقتداء و پیروی است و حالتی از انسان است که از شخص دیگری پیروی می‌کند چه در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۶) و به عنوان یکی از مؤثرترین روش تربیتی در اسلام مطرح می‌شود.

نیاز به الگو در انسان فطری هست و انسان در مسیر کمال خود نیاز به الگوهایی کامل دارد، انسان از همان کودکی کارهایی که انجام می‌دهد بیشتر از پدر و مادر و افرادی که با آنها معاشرت دارد تأثیر می‌پذیرد و نقش اساسی در زندگی بشر دارد هم از لحاظ سازمان دادن به شخصیت و رفتار و هم جهت‌گیری‌های آدمی بسیار مؤثر است، (اجیه، ۱۳۹۲، ص ۲۲-۱۵) الگوهایی که اسلام معرفی می‌کند در آیات قرآنی به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

بیقین برای شما در (روش) فرستاده خدا، (الگویی برای) پیروی نیکوست» (قرآن کریم ۳۳:

(۲۱)

صاحب تفسیر کشاف به این نکته اشاره کرده که اگر کسی از حقیقت این آیه بی‌بهره باشد دو اصل را در نظر بگیریم:

یا در او صفتی است که مردم در آن صفت به او تأسی جسته‌اند یا اینکه آن جناب اسوه نیکو است و بهترین رهبر می‌باشد. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۳۱)

حضرت علی علیه السلام در سخنان خود می‌فرماید:

«واقتدوا بهدی نبیکم فإینه أفضل الهدی، واستتوا بسنته فإینها الهدی السنن

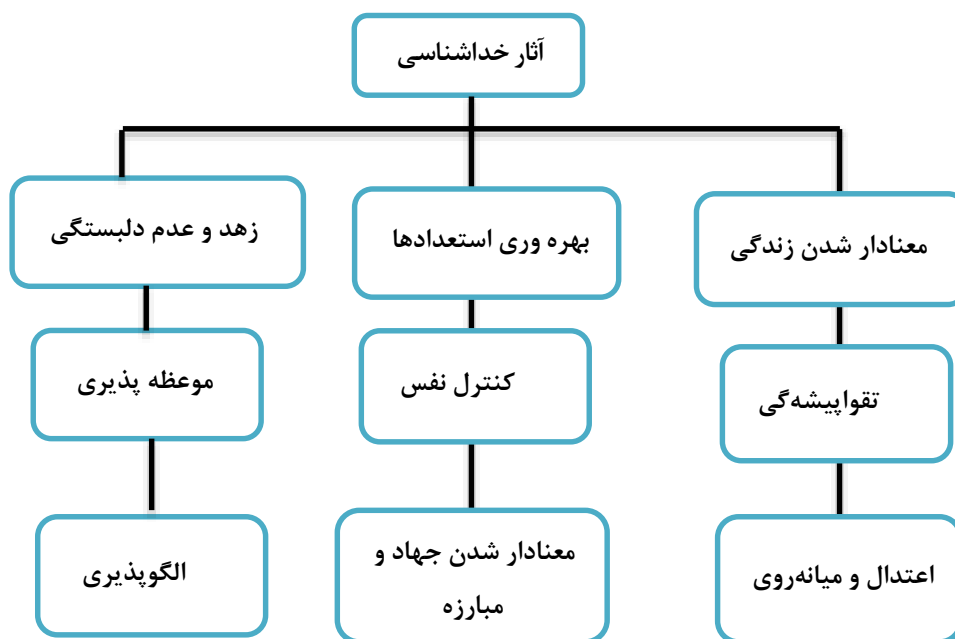
و به راه و رسم پیامبران اقتدا کنید! که بهترین راه و رسم هاست؛ دستورات و سنت او را به کار بندید، که هدایت کننده‌ترین سنت هاست».

این نکته را یادآور می‌شوند که پیامبر بزرگوار اسلام به عنوان منبع و معدن مرکزی است که انسان‌ها می‌توانند وجوهات زندگی به راه و رسم و سیرت او تأسی و اقتدا کنند. (اجیه، همان، ص ۲۲) بی‌شک وعده‌های الهی به مطیعان و مؤمنان نیکوکار، صادق‌ترین وعده‌هاست.

زیرا، کسی تخلف از وعده می‌کند که یا عاجز و ناتوان باشد و یا بخیل و یا نادان؛ که بدون آگاهی وعده‌ای داده و بعد از آن سرباز می‌زند. اما کسی که قدرت، علم وجودش بی‌پایان است، تخلف از وعده درباره او محال است.

وجود اسوه و الگوی اخلاق و فضیلت در عالیترین مرتبه در تربیت نفوس و رشد و توسعه فضایل اخلاقی در جامعه نقش تعیین کننده ای دارد و جامعه پیوسته نیازمند الگو است که از بعد اخلاقی و تربیتی پاسخگوی نیاز بشری است. (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷-۲۲۶)

آثار خداشناسی بر هدایت فردی





تحلیل آثار خداشناسی در هدایت فردی

قدر متیقن این است که معرفت و خداشناسی در هدایت انسان نقش اساسی دارد بر اساس یافته‌های بالا این آثار در زندگی هر انسانی قوس نزولی و صعودی دارد یعنی اینکه هر چه معرفت به خدا عمیق باشد و انسان به یقین برسد بیش از پیش در همه جهات نه‌گانه‌ای که در بالا اشاره شد نمود بیشتری خواهد داشت اما اگر این معرفت عمیق نباشد در جهات نه‌گانه نیز به صورت عمیق نخواهد توانست وارد شود. شناخت و باور باید ریشه‌ای و عمیق باشد تا شاخ و برگ آن وسعت داشته باشد و با کوچکترین بادی شاخ و بنه‌اش از جا کنده به مانند پشه‌ای که باد آن را به هر سو بخواهد می‌کشانند.

پس رابطه معرفت با هدایت به صورت مستقیم است که در صورت افزایش معرفت هدایت انسان روز به روز سرعت بیشتری خواهد داشت و از سوی دیگر میل انسان به ادامه راه بیشتر خواهد بود و در صدد آن خواهد بود که رضایت از زندگی داشته باشد نتیجه دیگری هم که می‌توان گرفت این است معنادار بودن زندگی سبب می‌شود که مبارزه و جهاد بیش از پیش معنا داشته باشد و تقوا نیز با افزایش مبارزه و جهاد بیشتر می‌شود و فرد روز به روز به یقین می‌رسد و چنین شخصی زهد در زندگی او معنادار می‌شود و این همه اثرات در نتیجه معرفت و شناخت و به عبارت دیگر دستیابی به هدایت فطری است که انسان نگاهش به دنیا ابزار گونه می‌شود که در تلاش است برای آبادانی زندگی ابدی خود نه اینکه به زندگی دنیا هدف گونه نگاه کند که در این صورت به هلاکت می‌رسد هم دنیای خویش را تباه می‌کند و هم آخرتش را و چنین فردی روی سعادت را نخواهد دید.

جمع بندی

یکی از مهمترین بخش جهان‌بینی توحیدی معرفت و شناخت است که به طریق فطری در نهاد انسان نهفته هست برعکس سخن اخترشناسان که می‌گویند جهان براساس صدفه بوجود آمده است؛ بر اساس این فطرت توحیدی، زندگی انسان معنای دیگری خواهد داشت اخلاق و کسب فضایل انسانی در زندگی توحیدی به شیوه صحیح و منطقی پیش خواهد رفت چون در این زندگی نه زن و مرد و نه فرزندان و دیگران حاکم هستند بلکه خداوند متعال در این زندگی حاکم خواهد بود و دیگران در این زندگی فرمانروا خواهند بود که جزء اطاعت از حاکم چیزی نخواهند دید در این زندگی وسعت دید انسانها متفاوت از سایرین خواهد بود که دغدغه اعضای خانواده کسب فضایل عالی اخلاقی انسانی خواهد بود چون آنها

پی برده‌اند که با توجه به تحلیل آثار خداشناسی در هدایت انسان می‌توان به این اشاره کرد که تقوا درجاتی دارد و به تبع آنکه تقوا درجاتی دارد پس بنابراین می‌توان گفت که معرفت فرد نیز دارای درجاتی است و هیچ کس را به خاطر پایین بودن معرفتش به جهنم و یا بالا بودن معرفتش به بهشت فرامی‌خوانند بلکه به درجه نیت و اعمالی که انجام می‌دهد؛ وقتی که فرد شناخت و باور به فطرت داشته باشد انگیزه فرد افزایش می‌یابد در نتیجه مراقبه و کنترل نفس بیشتر روز به روز رنگ به خود می‌گیرد و جهاد و مبارزه معنادار می‌شود و فرد در اینگونه شرایط می‌تواند به سعادت و هدایت نائل می‌آید و کنترل نفس برایش راحت‌تر و به شیوه صحیح امکان‌پذیر می‌شود و علاوه بر آن فرد چون به فطرت خود پی برده خود را هر لحظه در معرض موعظه قرار می‌دهد و از حوادث آسان روزگار به سادگی عبور نمی‌کند در واقع همه آنها را در جهت رشد و هدایت خود می‌پذیرد چون دیگر فرد متوجه شده است که دنیا وسیله و ابزار است که باید در اینجا به بهترین کاشت کند و در آخرت که سرای جایزه و پاداش است بتواند محصول کاشته شده در دنیا را بتواند درو کند و به سعادت واقعی نائل شود.



منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمد علی رضایی اصفهانی، ۱۳۸۳ ش، قم: موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر.
- نهج البلاغه، سیدرضی، ۱۳۸۸، مترجم حسین انصاریان: قم: دارالعرفان.
۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
 ۲. اجیه، محمدتقی، ۱۳۹۲، سبک زندگی بر پایه بندگی، اصفهان، حدیث راه عشق.
 ۳. اسحاقی، حسین، ۱۳۸۹ ش، کلک معرفت، تهران: مشعر.
 ۴. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
 ۶. ارفع، سیدکاظم، ۱۳۹۰ ش، شرح حکمت‌های نهج البلاغه، تهران: پیام عدالت.
 ۷. انصاری، محمدعلی، (بی تا)، منشور تربیت، مشهد: بیان هدایت نور.
 ۸. انصاریان، حسین، ۱۳۸۸ ش، اندیشه در اسلام، قم: دارالعرفان.
 ۹. بحرانی، ابن میثم، ۱۴۲۷ ق، شرح نهج البلاغه ابن میثم، قم: انوار الهدی.
 ۱۰. بوکای، موریس، (بی تا)، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران: [بی تا].
 ۱۱. بیستونی، محمد، ۱۳۸۵ ش، راز خوشبختی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، قم: بیان جوان.
 ۱۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتاب الإسلامی.
 ۱۳. جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۱ ش، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹ ش، حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه، قم: اسراء.
 ۱۵. _____، ۱۳۷۹ ش، هدایت در قرآن، چاپ دوم، قم: اسراء.
 ۱۶. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۹۴ ش، سبک زندگی در نهج البلاغه (سیره شناسی)، تهران: انتشارات دریا.
 ۱۷. _____، ۱۳۹۲ ش، ماه مهر پیروز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دریا.
 ۱۸. زمخشری، محمد بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن الحقائق و غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ج ۳، بیروت: دارالکتاب العربی.
 ۱۹. راغب اصفهانی، محمد بن حسین، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن الکریم، بیروت: دارالقلم.

۲۰. راوندی، سعید بن هبه الله، ۱۴۰۶ق، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲۱. ربانی، علی، ۱۳۸۵ش، درآمدی بر شیعه شناسی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۲۲. سبحانی نیا، محمد، ۱۳۹۲ش، *رفتار اخلاقی انسان با خود*، قم: دارالحدیث.
۲۳. شرقی، محمد علی، ۱۳۶۶ش، *قاموس نهج البلاغه*، جلد ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. طاهری، جواد، (بی تا)، *روش های تربیتی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه*، چاپ اول، بجنورد: انتشارات جهانی.
۲۵. طباطبایی، سید علی، ۱۳۹۴ش، *شرح موضوعی نهج البلاغه*، جلد ۱، قم: مطبوعات دینی.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۷. _____، ۱۳۷۴ش، *ترجمه تفسیر المیزان*، جلد ۱۹، محمدباقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، *مجمع البحرین*، ج ۴، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العین*، قم: انتشارات هجرت.
۳۰. قرشی، علی اکبر، ۱۴۱۲ق، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. _____، ۱۳۷۷ش، *مفردات نهج البلاغه*، تهران: قبله.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، جلد ۲، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۳. محمدنیا، مکرم، ۱۳۹۱ش، *آیین موعظه و نصیحت در مکتب قرآن*، رشت: کتاب مبین.
۳۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار الجامعة لآخبار الائمة الأطهار (علیهم السلام)*، بیروت: دارالتراث العربیه.
۳۵. مشکینی، علی، ۱۳۹۰ش، *تفسیر مبسوط*، ج ۱، قم: دارالحدیث.
۳۶. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۹ش، *پیام مولا در بستر شهادت*، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (علیه السلام).
۳۷. مظاهری، حسین، ۱۳۸۶ش، *عوامل کنترل غرایز در زندگی انسان*، تهران: انتشارات ذکر.
۳۸. سیدقطب، سید ابراهیم حسین شاذلی، ۱۴۲۵ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دارالشرق.
۳۹. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۷۲م، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالمالین.

۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۵، *اخلاق اسلامی در نهج البلاغه*، قم: نسل جوان.
۴۱. _____، ۱۳۸۶ش، *پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۲. _____، ۱۳۸۴ش، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. _____، ۱۳۸۶ش، *آیات ولایت در قرآن*، قم: نسل جوان.
۴۴. _____، ۱۳۸۵ش، *یکصدوده سرمشق از سخنان حضرت علی (علیه السلام)*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۴۵. _____، ۱۳۸۱ش، *پیام قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۶. نوری همدانی، حسین، ۱۳۷۵ش، *جهاد*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
47. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، ۱۴۰۰ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، طهران: مکتبۃ الاسلامیه.
- مقاله**
48. شجاعی، محمدصادق، ۱۳۹۱ش، معنای زندگی در نهج البلاغه، مطالعات اسلام و روانشناسی، ش ۱۱، ص ۵۷-۳۷.

